

آنانی که جنایت و خیانت کرده اند، هیچ تفاوتی با هم ندارند!

آیا کسانی که رهبران تنظیم های پانزده گانه ای به اصطلاح اسلامی - جهادی را که در دوران جهاد مورد حمایت ایران و پاکستان (محور امریکا و عربستان سعودی و پاکستان) قرار داشتند و تعدادی از آن ها همین اکنون هم مورد حمایت این دو کشور قرار دارند، از هم مغایر و مابین میدانند، درحدی که یکی را فرشته ملکوتی و دیگری را شیطان لعین و مستحق آتش به حساب میاورند، می توانند بگویند که میان رهبران این پانزده تنظیم از نظر آنچه این ها در طول حیات سیاسی و نظامی شان، مخصوصاً بعد از سرنگونی نجیب در کشور و به ارتباط با مردم انجام دادند چه تفاوتی وجود دارد که یکی را به عرش معلا میرند و دیگری را بدتر از خنزیر و خبیث می خوانند؟

اگر از نظر مبارزه علیه حکومت دست نشانده و قوای متجاوز شوروی که برای دفاع و پشتیبانی حاکمیتی به اصطلاح خلقی ها کشور ما را مورد تجاوز قرار بود و آرزوی اشغال دائمی افغانستان به دل میپوراند کار نامه های این تنظیم ها مورد بازرسی قرار داده شود، در آنصورت باید تمام رهبران این پانزده تنظیم مستحق تعریف و تمجید باشند؛ چرا که اگر این کار، یعنی مبارزه علیه مهاجمین و حکومت دست نشانده کار نیک بوده، باید همه رهبران این تنظیم ها، همراه با مبارزین گروه های دیگری که در امر مبارزه علیه مهاجمین و حکومت دست نشانده آن سهم گرفته اند، جزوی از میهن پرستان شمرده شوند و همه سزاوار تحسین و ستایش باشند؛ نه این که یکی مجاهد و مبارز و مدافع و پاسدار کشور خوانده شود و دیگری را به دیده حقارت و دشمنی نگریسته به او بد و رد گفت!

چه تفاوتی در وطن پرستی - از واقعیت به دور - رهبران تنظیم های به اصطلاح اسلامی وجود داشت و وجود دارد که ما یکی را پاک و پاکیزه و دیگری را زشت و پلید و ناپاک می خوانیم؟ اگر یکی در دامان ایران افتیده بود و افتیده است و تمام هم و غمش برخلاف منافع کشور خودش تأمین منافع ایران بود و است، دیگری سر در آخور آ. اس. آی (سازمان استخباراتی نظامی پاکستان) و عربستان سعودی داشت و هنوز هم دارد؛ و تا همین اکنون مجری خواسته های این دو کشور است و به شنیع ترین و فظیح ترین کارها به دستور این دو کشور در خاک خود دست می زند!

چه دوستی پاکستان در حق مردم افغانستان مبذول داشته است که طرفداران تنظیم های هفتگانه یا طرفداران طالب و حقانی و گروه هائی از این صنف و طائفه برحسب آن می توانند ادعا کنند که پاکستان خواهان آرامی و آبادی و پیشرفت و ترقی و سربلندی افغانستان است و آن دیگری نیست؛ و بر اساس آن آنانی را که به دستور محور پاکستان - عربستان سعودی عمل میکنند، خدمتگاران ملک و ملت به حساب آورد و دیگران را نه؟ آیا پاکستان می خواهد در افغانستان صلح برقرار شود و جنگ خاتمه یابد و افغان ها قوی و ملک شان آباد و معمور باشد؟ آیا کسی چنین چیزی را از جانب پاکستان در قبال افغانستان توقع و انتظار دارد؟ از "ایران زدگی" مزاری گفتید؛ خوب کردید! کسی از نزدیکی حزب وحدت با آخوند ها انکار نمی کند؛ اما آیا لازم نبود در برابر این حقیقت از پاکستان زدگی و عرب زدگی سیاف و طالب و حقانی هم چیزی گفته می شد - یا چیزی گفته شود؟ هیچ کدام از این دو همسایه نمی خواهند شاهد تعالی و توسعه افغانستان و نیک بختی مردم آن باشند. آنچه این ها می خواهند یک افغانستان ضعیف، ویران، محتاج، منزوی و وابسته به خود شان است که نه در داشته باشد و نه دیوار و نه نیروی منظم و منسجم و قوی که در برابر دخالت های متفاوت و متعدد و پایان ناپذیر و بیجای این ها ایستادگی کند! همسایه ها همیشه آرزو دارند همسایه های شان نسبت به آن ها ضعیف تر باشند. در حال حاضر قاعده در جهان همین است!

کشور هائی که با چنین نیت سو به ما نگاه می کنند، چگونه به سرسپردگان خویش توصیه خواهند کرد که برای تأمین صلح، قطع جنگ، تلاش در راه اعتلای افغانستان و خوشبختی مردمان آن جد و جهد بنمایند؟ این دو کشور و کشورهای مانند این ها در پی منافع خویش هستند، و منافع این ها در افغانستان آرام و مترقی و قوی تأمین نمی شود.

جنگ های بعد از پیروزی مجاهدین بر رژیم خلق در کشور ما، به دستور همین کشورها آغاز شد. جنگ های میان حزب وحدت مزارعی و حزب اتحاد اسلامی سیاف پایه اعتقادی داشت و جنگ های نیابتی بود. سیاف از عربستان سعودی دستور می گرفت و می خواست مطابق علاقمندی عربستان سعودی دست ایران را از افغانستان کوتاه کند و مزارعی از منافع ایران دفاع می کرد. افغانستان پایمال رقابت های این دو کشور و پاکستان و امریکا و روس و چین و هند به وسیله کسانی شد که خود را افغان می خواندند و افغان می خوانند؛ و در واقع نه افغان بودند و نه افغان هستند!

هر دوی این انسان های خود فروخته، بی احساس، نانسان، بیگانه پرست و جنایتکار به دستور اربابان شان، به یک اندازه در کشور خود وحشت آفریدند؛ هم به زنان و دختران مردم تجاوز کردند، هم دست و پا و گوش و بینی و سینه و... بریدند، هم به دار آویختند و گردن زدند، هم چور و چپاول کردند، هم زنده و مرده را رقصاندند و هم خانه ها را خراب کردند؛ یکی سه - چهار در صد بیشتر و دیگری سه - چهار در صد کمتر، اما در کل در وحشتی که این دو، مانند دیگر همپالکی های شان بر پا کردند، و جنایاتی که مرتکب شدند، ماینت و مغایرتی وجود نداشت. حرف واقع همین است که باید حق پرستان و روشن ضمیران آن را به حکم اخلاق و وجدان و به حکم خدا بپذیرند و تقبیح و محکوم کنند!

این حق پرستی و گفتن حق نیست که سنی کار ناشائست سنی را پرده پوشی کند و شیعه کار ناشائست شیعه را و هر یک در صدد دفاع از همکیشان، همزبانان و هم مذهبی ها و قوم و خویش خود بیفتند و واقعیت ها را معکوس جلوه بدهد. این گونه بر خورد با قضایای ملی - میهنی نه شریفانه و افغانی است و نه انسانی و اسلامی و اخلاقی!! در جنگ هایی که بعد از سرنگونی نجیب رخ داد، رهبری نبود از میان رهبران تنظیم های هفت - هشت گانه که مرتکب سودجویی و وحشت و جنایت شده باشد و در راه اندازی جنگ های که در آن زمان در کشور ما به وقوع پیوست، نقشی بازی نکرده باشد.

همه، هر یک به نوبه خود، نه تنها در آشفتگی ها و مصایب و جنگ های آن دوران نقش داشتند، که عامل مصیبت های رنگارنگ امروزی ما، از جمله حضور نظامیان چهل - چهل و پنج مملکت جهان در کشور ما، نیز هستند. بنابراین با یک بررسی سرانگشتی باید گفت که همه این رهبران، از که تا مه، نزد ملت مظلوم افغانستان یک برابر و یکسان گنهارند و مستوجب مجازات!

کسی که از خدا ترس دارد، این سخن بیشتر متوجه کسانی است که خود را مسلمان می خوانند، مانند کسی که هنوز بر حسب حکم وجدان (نیروی شریف باطنی که خوب را از بد تمییز می کند) به امر قضاوت می پردازد، بهره ای هر کسی را به اندازه و درخور عملش کف دستش می گذارد، خواه آن کس خوب باشد خواه بد؛ از خودش باشد یا از خودش نباشد!

می دانیم که جهاد از اعظم فرائض اسلام است. همچنان گفته می شود که جهاد پایه اساسی و یکی از ارکان بسیار مهم ایمان می باشد. از دید دین، شکی در این باور وجود ندارد؛ اما ضروری است دانسته شود که جهاد شرط و شروطی هم دارد؟ عمده ترین شرط آن این است که جهاد باید تنها در راه خدا باشد! اگر جهاد رهبران و فعالین سیاسی و نظامی تنظیم های به اصطلاح اسلامی تنها در راه خدا می بود، آیا این همه جنگ و آدم کشی و این همه خودخواهی و جاه طلبی وجود می داشت؟ کدام آن همه جنگ به نام وطن و به نام دین بوده است؟ یا همین اختلافات عبدالله و غنی و یاران شان؟!

سیاف و اسماعیل خان و عطا محمد، همین گونه ده ها تایی دیگرش میگویند: "ما جهاد کرده ایم، بناءً مستحق اصلی کرسی و مقام و امر و نهی تنها ما هستیم!" بنابر برداشت ما از دین، پاداشی جهادی را که در راه خدا باشد، خدا برعهده دارد، نه مردم!

هزارها انسان صاحب دانش و مسلک را، کسانی را که می توانند مصدر خدمات شائسته ای در کشور شوند، انسان های ملی و میهن پرست را عقب میزنند و خود بنام این که مجاهد بوده اند با توسل به زور کرسی ها را اشغال می کنند. تحصیل و مسلک عطا محمد نور و سالنگی ها و رئیس سنا و دوستم و فهیم و امثالهم، که کم هم نیستند، تا کجا و چه است که دعوی کرسی و مقام و رهبری یک کشور را دارند؟! عامل مصیبت های عدیده ما تنها مزارعی یا تنها سیاف و مسعود و حکمتیار و ربانی و... نبود و نیست، همه سهمی و دستی در خلق مصیبت ها در کشور ما دارند!

در همین تازگی ها از یکی از هموطنانی که تنها به یکی از رهبران به اصطلاح جهادی تاخته است، پرسیدم که آن یکی چه کرد، که این یکی نکرد؟ حال که بد این یکی را گفتی، کمی از خوب آن دیگری هم بگو! جواب این بود که **من نمی توانم این را با آن برابر بدانم و انتظار ندارم شما هم مانند من فکر کنید؛** همین و ختم! این هم شد جواب؟! انتظار این بود که کار های ستوده و نکوهیده همه بیان شود، نه این که گفته های قبلی تکرار گردد، یا به دهن کسی

زده شود. قاعدتاً وقتی چیزی برای عامه نوشته و نشر می شود، نویسنده باید پای آنچه نوشته است با مسؤلیت ایستاده شود و اگر سؤالی به وی راجع شد، بدان پاسخی قانع کننده، مسؤولانه و جامع بدهد. در دنیای امروز حساب، حساب منطق و سند و مدرک است، نه تنها با دزد گفتن کسی را به چوبه دار بالا کردن!! من هنوز هم طالب توضیح موجبات و دلایل تفاوت ها میان مزارى و سیاف و دوستم و ...، و دید دوگانه این هموطن در مورد رهبران و فعالین سیاسی و نظامی به اصطلاح جهادی هستم، هکذا تفاوت طالب با دیگران !! به هر حال:

رژیم به اصطلاح خلق شکست کرد و رفت پی کارش. حکومت افتاد به دست رهبران مجاهدین که ایران و پاکستان به وجود آورده بود. مجاهدین حقیقی که در جبهه ها با فتخار و برای افتخار و آزادی و استقلال کشور و سربلندی مردم خون داده بودند به شهر و ده و خانه خود برگشتند و به کار و زندگی خود مصروف شدند! این افراد که واقعاً مجاهد و افغان بودند و وطن شان را دوست داشتن و به آزادی خود و ملک شان می بالیدند و اکثریت عام و تام نیروهای آزادی خواه را تشکیل می دادند، نه جنگی را به راه انداختند و نه ملک را ویران کردند و نه در خدمت کشور های بیگانه قرار گرفتند. تمام جنگ ها و ویرانی ها و کشتار را بعد از سرنگونی نجیب رهبران تنظیم ها و فعالان سیاسی - نظامی آن ها به راه انداختند؟ چرا؟

حکمتیار می گوید: "ما را در برابر هم قرار دادند. دست بیگانگان در کار بود و... " شکی نیست که دست های زیادی در کار بود، اما مگر شما کودکان شیرخواره یا مجنون و مخبط بودید که شما را در برابر هم قرار دادند؟ کدام انسان و کدام کشور غیر از نفس اماره شما، شما را در برابر هم قرار داد؟ هر کدام خود را نسبت به دیگری برتر و مستحق تر برای مقام و چوکی و نام و می دیدید؛ مستحق تر برای کرسی ریاست جمهوری، نه مستحق تر برای دوستی خدائی که به آن ظاهراً ایمان داشتید و ظاهراً او را می پرستیدید و خود را بنده او می خواندید و ظاهراً در راه او جهاد کرده بودید.

یک روز از به کابل رسیدن و بر کرسی نشستن شان نگذشته بود که سلاح های شان را به سوی یک دیگر دور دادند و چهره اصلی و کریه و ناپسند خویش را به همه جهانیان برملا ساختند و هر چه را دم دست شان قرار گرفت نابود و مضمحل کردند. هفتاد هزار انسان را در جریان یک یا دو هفته به قتل رساندند. کشوری که سیزده - چهاره سال به خون خفته بود و نیاز به آرامش داشت، دو باره به دست رهبران مجاهدین، هم مزارى و هم محسنی و خلیلی و انوری و...، و هم ربانی و مجددی و سیاف و حکمتیار و دوستم، که گاهی با این بود و گاهی با آن، در آتش جنگ فرو رفت.

حکمتیار جنگ با مسعود را قراری که خودش بار ها می گفت، به خاطر دوستم آغاز کرد. او می گفت که دوستم کمونیست است و سال ها مجاهدین و مردم بی گناه و بی دفاع افغانستان را به قتل رسانیده و مرتکب هزاران جرم و جنایت شده است و سال ها برای استحکام نظام کفر و طاغوت جنگیده است و نفر ک جی. ب بوده و به دستور شوروی علیه منافع کشور عمل کرده و عمل می کند و تا زمانی که دوستم بخشی از حکومت است و همکار مسعود - ربانی، من با ربانی و مسعود سر سازگاری و آشتی ندارم؛ ولی همین که دوستم از مسعود - ربانی جدا شد حکمتیار او را با همه جنایات و بدی هایش در آغوش گرفت و یکجا با مجددی که در دوران ریاست جمهوری خویش ریک ترین الفاظ را نثار حکمتیار نموده بود در برابر مسعود - ربانی قرار گرفتند و در جنگی که به راه انداختند ده ها هزار هموطن بی گناه ما را به خاک و خون کشاندند.

آیا مسلمان و مسلمانی همینطور میباید؟! آیا رسوائی بیشتر و رزیلانه تر از این رسوائی در جهان وجود دارد؟ در اینجا از بلندی مرتبت انسانی، علوی همت و ارجمندی انسان که حق و ناحق و خوب و بد و درستی و نادرستی یک موضوع و یا یک کار را با مسؤولیت و شریفانه تعیین و بیان می کند و گناه و بی گناهی یک انسان را مشخص می سازد، بوی به مشام میرسد؟

جنگ حزب وحدت مزارى و حزب اتحاد اسلامی سیاف، که بعداً مسعود و ربانی به کمک وی شتافتند، و وحشتی که این ها آفریدند از جمله جنگ های بعد از پیروزی مجاهدین و آمدن این ها به کابل بود.

من، چنانچه بار ها عرض باز کردن مغز های پوسیده کور دلان و بهانه جویان گفته ام، نه هزاره هستم و نه از مردمان اهل تشیع. افغانم و انسان؛ و به حکم افغانیت و انسانیت و انصاف و به حکم اخلاق، در وحشتی که این دو تنظیم آفریدند و جرم و جنایاتی که مرتکب شدند، نمی توانم وجدانم را زیر پا بگذارم و تنها وحشت و جنایات یک گروه را ببینم و یکی را محکوم کنم و دیگری را برائت بدهم و یا از آن ذکری به عمل نیاورم.

درست است که در نوع برخورد هر گروه با دیگری و با مردم، و چگونگی و ابعاد وحشت و جنایاتی که این ها مرتکب شدند تفاوت هائی دیده می شود، اما وقاحت و وحشت و جنایاتی که این ها در کل مرتکب شدند، از نظر ذاتی و از نظر جرم شناسی و وحشی گری هیچ تفاوتی باهم دیده نمی شود. همه، هم مسعود - ربانی و هم سیاف و

مزاری و دار و دسته این ها در جنگ هائی که در افشار و کوته سنگی و... میان آن ها رخ داد یک برابر وحشت آفریدند و جنایت کردند؛ و به یک اندازه مرتکب بیداد و بی آبرویی شدند. هیچ کدام قابل تیره نیست! میان جنگ های مسعود - ربانی و مؤتلفین شان و حکمتیار و مجددی و همپیمانان آن ها، از نظر پی آمد های خونبار جنگ، هیچ تفاوتی وجود نداشت. تنها تفاوت میان جنگ های مزاری - سیاف با جنگ های پیروان حکمتیار و پیروان ربانی - مسعود این بود که یکی مبنای مذهبی داشت و نیابتی بود و دیگری بر بنیاد اهداف سیاسی - اقتصادی و بخاطر دست یافتن به قدرت به راه انداخته شده بود!

دوستم از قماش دیگر بود و است، ولی در کل میان وی و دیگرانی که در بالا از آن ها اسم برده شده است از نظر وحشت آفرینی و کشتار و ویرانگری و کشور را به سوی تباهی کشانیدن و وطن فروشی فرقی وجود ندارد. هیچ کدام این ها به عنوان یک افغان آزاده به میدان سیاست پا نگذاشته و برای سربلندی وطن با غرور یک افغان و با عزت نفس مبارزه نکرده است. به همین دلیل هیچ کدام این ها قابل تعریف و تمجید و ستایش و تقدیس نیستند. کارنامه های سیاه این ها که یکی با استخبارات پاکستان و دیگری با استخبارات ایران و روس و عرب و امریکا و... در پیوند بودند از چشم هیچ انسانی پوشیده نیست! همه یک برابر - اگر انصاف وجود داشته باشد و اگر تعلقات زبانی، قومی، مذهبی، سمتی و سیاسی بر روی صداقت و وجدان و ایمان و مسؤولیت های انسانی و ملی ما پرده نیفکنده باشد - قابل تنقید و سرزنش هستند و همه یک برابر جوابگو - اگر روزش برسد!

نهال دشمنی، افتراق و جنگ را خلق و پرچم در کشور ما غرس کرد - هرچند خاک آن از سالیان دراز توسط حاکمانی که نخواستند وظایف و تکالیف شان را در برابر خاک و مردم به درستی به عهده بگیرند و رسالتی را که تاریخ به دوش شان گذاشته بود به وجه احسن به سر رسانند، در کشور ما مساعد گشته بود - ولی آبیاری آن به دست رهبران جهادی و دستیاران سیاسی و نظامی شان، مربوط به هر حزب و گروه و دسته که باشند، صورت گرفت.

اوضاع فعلی نتیجه همان بی مبالاتی ها و لابلالی گری های سیاف و مجددی و ربانی و مسعود و گیلانی و حکمتیار و وابستگان سیاسی و نظامی شان است. نقش انوری و خلیلی و محسنی و محقق و مزاری و سید حسن و یاران غار شان درغانله و مصیبت موجود کمتر از نقش حکمتیار و ربانی و مجددی و دوستم و... نیست - همینطور نقش اکثریت خاموش و بی تفاوت در برابر این ها و در برابر حاکمان زورگوی و عیاش و روزگذران این کشور که هرگز نخواستند مردم افغانستان بیدار شوند، خود و جهان پیرامون خود را بشناسند و به یک ملت واحد و قوی تبدیل گردند.

بنابراین یکی را فرشته و دیگری را شیطان خواندن به نظر من از خبث درون و تعصب مذهبی - قومی - لسانی - سمتی برخی از هموطنان سیه دل ما ناشی می گردد، نه از نیت پاک یک افغان واقعی و نیک پندار و مسؤولیت پذیر که فقط و فقط در فکر افغان و افغانستان و وحدت ملی و تمامیت ارضی و آینده تابناک کشور است؛ کسی که نه پشتون می بیند و نه هزاره و تاجیک و ازبک و ایماق و...، نه سنی و نه شیعه و هندو و سیکه و عیسوی و یهودی و زردشتی و... آنچه می بیند، در سراسر کشور تنها **افغان و انسان** است و بس؛ و قضاوتش مبنی بر واقعیت و از روی عقل و خرد است، نه مبتنی بر عاطفه و انواع تعلق!!!!